

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

پس از آن که ادله طرفین را در بحث اعتبار شرعی مکتوبات ملاحظه کردیم به عنوان نظر نهایی در مسأله می خواهیم قول مرحوم محقق اردبیلی را در این مسأله تقویت کنیم.

ایشان در مجمع الفائده و البرهان (ج 12 ص 32) فرمودند: «الظاهر ان ثبوت الولاية بالشاهدين مما لانزاع فيه بل مجمع عليه لانها حجة شرعية الا في ما شرط فيه اكثر مثل حد الزنا.» می فرماید: اثبات ولایت حاکم یا ولایت قاضی به شهادت عدلین که مورد قبول همه است چون بینه یکی از حجج شرعیه ظنیه تعبدیه است بعد می فرماید که اصل این است که قول العدلین حجت است مگر جایی که با دلیل خارج شود مثل حد الزنا که برای ثبات آن چهار شاهد نیاز است ولی در اموری مثل اثبات ولایت حاکم یا قاضی همان حکم اول جریان دارد. در ذیل می فرماید: «كذا بالسمع عنه عليه السلام» باز هم تردیدی نیست که اگر کسی از زبان امام علیه السلام نصب شدن کسی را بفهمد حجت است و تردیدی در آن نیست، در ادامه می فرماید: «اما بالاستفاضه» یعنی مطلب به صورت مستفیض بین مردم مشهور شده که «فالمشهور ظاهرا ايضا» یعنی ثبوت الولاية با استفاضه درست می شود بعد با بل اضراب می فرماید: «بل لانجد فيه خلافا.» نه تنها مشهور است بلکه چه بسا بتوان از آن نفی خلاف کرد. آن وقت راجع به استفاضه می فرمایند این استفاضه به دو صورت حاصل می شود: «فان فسرت باخبار جماعة تفيد العلم اليقيني فلانزاع ايضا بل هو اقوى من الشاهدين» اگر کلام در این باشد که مراد از استفاضه آن نوع شیاعی است که تولید علم یقینی و علم منطقی در انسان بنماید که محل نزاع نیست چون این قطعا از دو شاهد بالاتر است چون شاهدین قول شان ظن آور است ولی در این نوع استفاضه قطع یقینی می آورد «لان العلم متبع بالعقل و النقل» حجیت علم یقینی عقلا و نقلا ثابت است «و سیجی ان القاضی يعمل بعلمه» یعنی قاضی به علم خودش در اثبات موضوعات خارجیه عمل می کند. (البته محل کلام است که هم در حقوق الناس و هم در حقوق الله می تواند به علم خودش مراجعه کند).

تا این جا برای این بود که بگوییم مبنای استفاضه تولید علم یقینی است «فان فسرت بما افاد الظن المتأخّم للعلم» اما اگر بگوییم استفاضه تولید علم قطعی نمی کند بلکه استفاضه آن است که ظن متأخّم به علم

درست می‌کن در این صورت باز هم کافی است یعنی ظن در استفاضه چنان قوی شد که تالی تلو علم بشود یعنی اگر علم قطعی 100 درصد باشد، این 99 درصدی باشد. چنین مظنه ای اگر قائم مقام علم باشد و بگوییم استفاضه تولید چنین علمی کرده از این جهت حجت است می‌فرماید: «بل هو العلم العادی العرفی» بل اضراب است یعنی ظنی که این چنین باشد و در آن عقلا احتمال خلاف معتنا به نباشد اصلا تعبیر به ظن متأخم لازم نیست بلکه باید به آن علم عادی عرفی گفت یعنی در حقیقت نگو مبنای استفاضه یا علم یقینی یا ظن متأخم به علم یقینی بلکه بگو مبنای استفاضه یا علم یقینی است یا علم عادی و عرفی. می‌گوید: اگر استفاضه را در این معنای دوم تفسیر کنیم باز هم معتبر است.

در ادامه می‌فرماید: «لا احتمال البعید الذی هو مجرد التجویز العقلی» این که بگوییم از نظر توجیه عقلی در آن ممکن است احتمال خلافی باشد این مقدار مضر به اعتبار و ثبوت امور خارجی به استفاضه نخواهد شد، در نتیجه به استفاضه امور خارجی مثل مناصب در تولیت و ولایت و در قضاء ثابت می‌شود ولو این که تفسیر ما از استفاضه یک شیء مولد علم منطقی نباشد بلکه مولد علم عادی و عرفی باشد. می‌فرماید: «فالظاهر انه کذالک، فلا ینبغی فی ثبوتها بها ایضا» سزاوار نیست که اختلاف شود در ثبوت عنوان ولایت به این استفاضه ای که مولد ظن متأخم (علم عرفی). بعد می‌فرماید: «ولافی ثبوت غیرها من الاحکام» یعنی نه فقط ولایت بلکه بیع و مالکیت و وقف با استفاضه مفید علم عرفی ثابت می‌شود، بعد می‌فرماید: «الا ما نص الشارع» یعنی جایی که شارع وجود علم عرفی را کافی نداند مثلا برای یک قاضی از شهادت عدلین علم عادی و عرفی حاصل کرده و بخواهد با آن کسی را با این شهادت دو نفر حد زنا بزند، ممکن نیست چون شارع بر خلاف آن، نصی دارد و اقل شاهد شاهد چهار است. جان کلام این جا است که در ادامه می‌فرماید: «و کذا بغیرها حتی الکتابه یعنی و کذا یتثبت بالاستفاضه بهذا التفسیر» یعنی به غیر استفاضه ای که مفید علم عادی و عرفی باشد، امور ثابت می‌شود یعنی مهم حصول علم عادی و عرفی است نه این که لزوما از طریق استفاضه باشد بنابراین حتی با کتابت هم حاصل می‌شود. یعنی نوشته خصوصیتی دارد که برای من علم عادی و عرفی تولید می‌کند. مثلا شما به عنوان یک قاضی (در کنار تحصیلات فقهی و حقوقی) فوق تخصص رسیدگی به اصالت صحت سند هستند و می‌توانید اصالت عکس، متن، فیلم و خط را شناسایی کنید و می‌توانید بدون تردید یک متن را به زید نسبت دهید، همین کتابت برای قاضی علم عرفی ایجاد کرده و برای شما حجت است.

حتی مرحوم شیخ اعظم فرمود: اگر کسی مکتوبی ارائه کند مبنی بر نصب از جانب والی، خود ادعای نصب یک قرینه است چون مدعی در صورت دروغ با مخاطره جانی مواجه می‌شود.

پس چند مطلب شد:

- 1- اثبات با علم عادی و عرفی منحصر به استفاضه نیست. مثلاً فرض کنید از نظریه کارشناس یا از تحقیقات محلی یا از معاینه محل یا از آزمایشات پزشکی که تولید علم عرفی می‌کندهم می‌توان اموری را ثابت کرد.
- 2- مکتوب هم می‌تواند موجب علم عرفی شود و تولید علم عادی از مکتوب خارج از ذهن نیست بلکه اعتبارش فی حدنفسه نیست بلکه اعتبارش به اعتبار علم عادی است یعنی لوخلی و طبعه نمی‌توان گفت که مکتوب حجت است ولی مکتوبی که برای ما موجب علم عادی باشد اگر محفوف به قرائن علم آور است، می‌تواند حجت باشد.
- 3- این مکتوب حاکی از چه باشد در اعتبار تحقق محکی فرقی ندارد گاهی ممکن است مکتوب، حاکی از یک عقدی باشد مثلاً بالای برگه نوشته «بیع نامه» یا حاکی از اقرار، حاکی از شهادت، حاکی از وصیت، یا حاکی از یکی از ایقاعات مثل طلاق یا حاکی از ابراء یا استقاط و اعراض باشد و یا ممکن است حاکی از انشاء نصب قاضی از سوی والی و امام باشد.
- در نتیجه مکتوب (سند کتبی) می‌تواند دلیل واقع شود، آن وقت با این بیان آن چیزی که برخی فرمودند: ما در فقه سند نداریم به عنوان دلیل و بعد بینه را تقسیم کردند به بینه شفاهی و کتبی حرف تمامی نیست چون آمدند مبنای حجیت مکتوب را منحصر به دلیل اعتبار بینه به موجب آیه شریفه دین کرده اند، شهادت نامه اعتبارش به جهت اعتبار آن دو نفر است و گفته اند بینه علی ضربین، شفاهی و کتبی. در حالی که این حرف اخص از حرف ما است چون ما می‌گوییم مکتوب دلیل است و مفاد آن هرچه باشد تفاوتی نمی‌کند هرچه باشد از این منظر تفاوتی در مسأله نیست یعنی در حقیقت مبنای حجیت این است که این مکتوب متکی باشد به حصول علم عادی عرفی در شخصی که می‌خواهد به مکتوب ترتیب اثر بدهد.

و الحمد لله رب العالمین